



گفتگوئی با دکتر رضا داوری
استاد فلسفه دانشگاه تهران

هنر رحمانی و هنر شیطانی، هر دو درد و رنج دارند



● در مورد وضعیت هنر و تحلیل و بررسی آن،
گفتگوئی داشتیم با دکتر رضا داوری که متن آنرا در
ذیل بنظر علاقمندان می‌رسانیم:

■ رابطه هنرپیر و قوانین و ضوابط خاص
 با اصلی که بنام تخیل، الهام و تفکر به آن
 موجودیتی مطلق می‌بخشد، را چگونه
 می‌بینید؟

بنظر من هنر بصورتی که در اثر هنری تحقق
 می‌یابد، از یک جهت تابع قواعد و ضوابط نیست. اما
 اگر به هنرمند بگویند که اثر هنری بی‌قاعده
 و ضابطه است؛ این سخن را نمی‌پذیرد. عبارت دیگر
 هیچ قاعده و ضابطه‌ای وجود ندارد که بر طبق آن، بتوان
 اثر هنری پدید آورد ولی صورت ظاهر هنر همواره نظم
 دارد و از آن نظم قواعد انتزاع می‌شود. اما بیان حقیقت
 هنر دشوار است در اینکه هنر به نحوی تفکر است و اثر هنری
 با صورت‌های خیالی قوام می‌یابد بحثی نیست اما هر کس
 الفاظی برای تفکر و خیال و صورت خیالی بزبان می‌آورد،
 چیزی مراد می‌کند. مثلاً اگر کسی هنر را محصول خیال
 بداند و بگوید که خیال مرتبه‌ای از مراتب ادراک است

ندارد و در مقابل، بی‌قیدی بمعنی بی‌بندوباری از آزادی
 دوراست اگر شخص خیالباف در خیالبافی خود هیچ قید
 و مانعی نمی‌بیند نه آزاد است نه خیالبافی او با هنر نسبتی
 دارد.

اخیراً فرو پدیاها در باب آزادی از قید قوانین و تحقق
 این آزادی در عالم هنر مطالبی گفته‌اند. برگسون هم
 مطالبی نزدیک به مطلب فرو پدیاها دارد. ولی قبول این
 معنی موقوف به اینست که انسان را عین حرص، مرگ
 و زندگی بدانند و به جامعه و قوانین اجتماعی بعنوان عامل
 تجدید یا سلب آزادی نگاه کنند. در این صورت ممکن
 است گفته شود که «واقعیت» با آزادی جمع نمی‌شود
 و از طریق خیال می‌توان به عالم آزادی وارد شد. بر این
 مبنا هنر یا آزادی نفس از قید قواعد و قوانین است البته
 جنبه‌هایی که به قواعد و قوانین اشاره کردید مرادتان قواعد
 و ضوابط هنر است در این مورد باید دید که قواعد و ضوابط
 از کجا آمده و چه نسبتی با هنر و اثر هنری دارد. مثلاً اگر

هنر سفارشی نیست و هنرمند

سفارشی نمی‌پذیرد

قواعد شاعری را در نظر آوریم ممکن است که کسانی
 آنرا قید شعر و مزاحم شاعر بدانند و حال آنکه این قواعد
 با شعر متحد است. قواعد عروضی برای شاعران بزرگ
 ما مزاحمتی ایجاد نکرده است و اگر اکنون آن را مزاحمت
 انگاشته‌اند جهاتی دارد که در اینجا مجال ذکر آن
 نیست. اما شعر جدید هم بی‌قاعده و ضابطه نیست
 و کسانی که قید تمام قواعد و ضوابط را زده‌اند هذیان
 گویند و نام شعر رازش می‌کنند. اگر کسی گمان
 می‌کند که سعدی و مولوی و حافظ در قید قواعد عروض
 بوده‌اند و این قواعد شعر ایشان را پائین آورده است، باید
 لااقل یک مورد شعر آزادانشان بدهد که قابل مقایسه
 با اشعار شاعران بزرگ باشد. البته اگر کسی موهبت
 شاعری نداشته باشد و بخواهد مثل سعدی شعر بگوید

و در میان عقل و احساس قرارداد هنرمند به عالم واسطه
 میان محسوس و معقول تعلق پیدا می‌کند و اگر تخیل را
 مطابق تعریفی که در کتب روانشناسی جدید آمده است
 بپذیریم هنر را هم باید امر نفسانی و حاصل نفسانیات
 بدانیم ولی هنر هر چه باشد بر طبق قواعد و ضوابط بوجود
 نمی‌آید بلکه قواعد و ضوابط ابداع اثر هنری با هنر بوجود
 می‌آید.

فعلاً در باب حقیقت هنر چیزی نمی‌گویم، بلکه
 اشاره‌ای به نسبت میان عنصر خیالی هنر و قواعد و ضوابط
 می‌کنیم، چنانکه گفته شد باید از الفاظی که بکار
 می‌بریم تصورات روشن داشته باشیم، شاید تصور شود که
 عالم خیال عالم آزادی است و آزادی، آزادی از قواعد
 و ضوابط است ولی آزادی با نظم و با قواعد و ضوابط منافات

بجای اینکه به بی هنری خود اذعان کند گناه را بگردن قواعد می اندازد. تمام هنرها قاعده و ضابطه دارد، تخیل هم قاعده و ضابطه را نمی کند زیرا قواعد و ضوابط هنر از خارج نیامده است که آن را محدود سازد بلکه از لوازم هنر است به بیان دیگر هنر تحقق حقیقتی است که هنرمند در قید مظهر آن حقیقت است و نکته اینکه قید حق حقیقت آزادی است.

■ چه رابطه است بین انسان هنرمندی که محیط برهنراست و نوعی از مفهوم هنر که برهنرمند اعمال قدرت می کند، آیا هنر در اختیار هنرمند است یا هنرمند در اختیار هنر؟

اینکه آیا اختیار هنر بدست هنرمند است یا هنر، هنرمند را اختیاری کند، مطلبی است که باید قدری روشن شود. اما می توانیم در این پرسش بجای هنر، «اثر هنری» بگذاریم و بگوئیم: «آیا اختیار اثر هنری بدست هنرمند است؟» در ظاهر اختیار اثر هنری بدست هنرمند است، چنانکه شاعران شعر خود را اصلاح می کنند و الفاظ آن را تغییر می دهند ولی اگر تصور جزئی در یک اثر هنری منظور باشد، اشخاص غیر هنرمند هم صاحب اختیار اثر هنری می شوند. پرسش را بصورت دیگری دزآوریم و بگوئیم: آیا اثر هنری مال و ملک هنرمند است، یا هنرمند به اثر هنری تعلق دارد. اثر هنری ملک و مال هنرمند نیست و تا وقتی که ملکیت و مالکیت برنخاسته باشد اثر هنری پدید نمی آید:

تو مپندار که من شعر بخود می گویم

تا که بیدارم و هشیار یکی دم ززم
مقصود این نیست که شعر از «ناخود آگاه»
(به اصطلاح فرویدی) لفظ برمی آید
بلکه برعکس شعر، منشائی و رای
خود آگاه و ناخود آگاه دارد و تابع شرایط نفسانی

و اجتماعی و امثال اینها نیست، هنرمندان در احوال و اوقات ابداع هنری، هنرمند می شوند و این اوقات و احوال در اختیار ایشان نیست. اما از اینکه گفته می شود اختیار هنرمند، اختیار هنراست نباید استنباط شود که هنرمند آزاد نیست و مثلاً اسیر هنر خویش است. هنر به نحوی تحقق حق و آزادی است و هنرمند در اثر هنری منسوب به خود به آزادی می رسد. بعبارت دیگر اگر هنر، ملک هنرمند نیست و اگر اختیار هنرمند اختیار هنراست، مپنداریم که هنرمند مجبور است. مجبور کسی است که فعلی را با کراه انجام می دهد و حال آنکه ظهور هنر، هر چند که با درد قرین و توأم است، اکراه و اجبار در آن راه ندارد.

■ از وی هنر در یک جو فرهنگی خاص،
یا تناسب بخشیدن به فرهنگ و هنر یک جامعه
که منجر بدور افکندن مبانی متفاوت انواع
هنر اجرائی می گردد سرانجام چنین
روانشناسی درباره هنر و بالتبینه تفکیک
و جداساختن آن جنبه های مثبتی دارد یا نه؟

□ مطلبی که عنوان فرمودید جهات مختلف دارد، عمده اینست که اگر هنر، آزادی است تابع این یا آن «جو فرهنگی» هم نمی شود. ممکن است که سیاست یک کشور در دوران خاصی به هنر یا بصورت هائی از هنر اعتنا نکند و حتی بعضی از چیزهائی را که هنر خوانده می شود ممنوع سازد. اما این پیش آمد به حقیقت هنر لطمه ای نمی زند و کسانی که از این بابت نگرانی دارند با حقیقت هنر تماس ندارند و هر چه را که در زبان «شهرت» هنر خوانده می شود، هنرمی انگارند و احیاناً بر اثر تبلیغات برای آن ناله و زاری هم می کنند. هنر ظهور حقیقت است و هیچ قدرتی نمی تواند مانع تحقق آن شود. اما اداها و تقلید هائی که نام هنر بآن بسته اند، در مقابل سیاست ضعیف است. نکته بسیار مهم دیگر اینست که حقیقت هنر از حقیقت تاریخ منفک

اگر در زمانی چیزی بنام هنر عین تفنن و وسیله تفنن و گذران «اوقات فراغت» بوده است، باید تأمل کرد که چرا هنر تا حد امروزه منزل داده و با چیزهای مبتذل هر روزی نام شریف هنر داده اند.

■ هنر از دیدگاه فلسفی و تبیین یک مشی و خط چگونه است؟ منظور ما شاخص نمودن یک سبک در یک محدوده زمانی با توجه به سیر زمان و در نتیجه تغییر این مشی با وجود پیروان جدید است. اما سرانجام یک دیدگاه نو چیست؟ زمان با توجه بوجود پیروان آینده یا جدید چگونه این سبک را تکامل می بخشد و با سقوط می کشاند؟

□ در باب هنر، فلاسفه تحقیقات بسیار کرده اند و در دوره جدید و از زمان بومگارتن، رشته ای بنام استتیک (زیبایی شناسی)

ایده نو و ژرفی فرعی بر تفکر است

و از تفکر جان میگیرد

پدید آمده است. در اینجا نمی توان آرای فلاسفه را ذکر کرد و ناگزیر بذکر این نکته اکتفا می کنیم که هنر بطور کلی در فلسفه جدید و در رشته استتیک (زیبایی شناسی) مورد تحقیق قرار گرفته است و حال آنکه قدما و فلاسفه متقدم از انواع هنر و مثلاً از شعر سخن می گفتند. افلاطون در آثار خود تعریض هائی به شعر و شاعری و شاعران دارد و ارسطو کتابی در شعر و شاعری (ونه تعبیر اهل منطق در صناعت شعر) نوشته است. در مورد سبک ها هم عرض می کنم که پیدایش این همه سبک و حوزه هنری، نشانه کمال هنر نیست و سبک تازه ای پیدانخواهد شد که

نیست و باین جهت هنر غربی نه فقط در ظاهر با تاریخ غرب سنخیت دارد بلکه وجهی از آن تاریخ است. اگر بقول پل والری، اروپا بمقام خود که «دماغه قاره قدیم» است باز گردد و «سرعالم و عالمیان نباشد» و عهد دیگری در تاریخ آغاز گردد (که طلیعه آن بانقلاب اسلامی آشکار شده است) هنر هم بصورتی که می شناسیم و به آن عادت کرده ایم نخواهد بود. پس میان مخالفت سیاسی با هنر و بسته شدن افق هنرهای گذشته، اشتباه نباید کرد. اگر این مخالفت ها بجائی نمی رسد وقتی عهدهی برآمد، با هیچ نیروئی نمی توان مدت عمر آن را تمدید کرد. مع ذلک تصور نشود که با انقلاب و تجدید عهد همه چیز یکلی دگرگون می شود و مثلاً شعر چیز دیگری می شود. شعر حافظ شعراست، شعر متجددان هم غیر شعر نیست، منتهی این دو صورت شعر بدو عالم تعلق دارد و البته اختلاف در صرف صورت هم نیست بلکه ماده شعری که به شعر نوموسوم است،

با ماده شعری تفاوت ندارد ولی نزاع بیشتر در صورت است و این نزاع بر سر صورت گرچه پرسر و صداست، معمولاً با تفکر آغاز نمی شود و بجائی نمی رسد. اشاره ای هم به انزوای هنر فرمودید. هنر گرچه ظهور دارد اما این ظهور در زاویه ها آغاز می شود و هنرمند اگر چه مشهور می شود، اما با شهرت هنر پدید نمی آید و کسی با شهرت و بصرف شهرت هنرمند نمی شود. پس منزوی کردن هنر هم موردی ندارد، مگر آنکه مقصود از هنرمند کسی باشد که پیشه و شغل هنری دارد. شغل و پیشه در زمره امور مدنی و سیاسی است و با تغییر مناسبات و معاملات چه بسا که شغلی از رونق می افتد و شغل های دیگری بوجود می آید. ولی بدانیم که هنر شغل نیست با آن تفنن هم نمی توان کرد.

هنر رانجات دهد بلکه پیدایش سبک‌ها حاکی از پیریشانی و ضعف هنر جدید است. آینده هنر در تغییر سبک‌ها معین نمی‌شود.

■ تاریخ، فلسفه عقلی هنر را چگونه تفسیر می‌کند؟

□ می‌پرسید که فلاسفه چه ارتباطی میان هنر و تاریخ قائل شده‌اند، معمولاً از زمان هگل فلاسفه هنر را بمعانی مختلف، تاریخی می‌دانند در نظر هگل هنر مرحله‌ای از خودآگاهی روان است و با آن دوره‌ای از تاریخ تعیین و تحقق پیدامی‌کند بنابراین نظر، هنر بگذشته تعلق دارد و باقیمانده از گذشته است اما هر کس بگوید که هنر تاریخی است ضرورت، هگلی نیست و سخن هگل را بازنمی‌گوید زیرا صفت تاریخی در همه جا بمعنی هگلی آن نمی‌آید. اما حکمای ماصرفاً در کتب منطق در باب شعر و انواع آن بحث کرده‌اند و نصیرالدین طوسی در اساس الاقتباس نسبتاً به تفصیل در ماهیت شعر در باب تخیل و محاکات سخن گفته است ولی در نظر او و هیچیک از متقدمان هم تاریخی نبودن شعر عنوان نشد و عنوان شدنش هم موردی نداشته است اما در مورد فلسفه هنر، عرض می‌کنم که با آن بیش از آنکه حقیقت هنر ظاهر شود فلسفه بر هنر غلبه می‌کند باید پیدایش علم زیبایی‌شناسی، فلسفه هنر را، ابوابجمعی خود تلقی کرده است. افلاطون که هنوز نمی‌توانست شعرا در ذیل فلسفه قرار دهد، بشاعران روی خوش نشان نداد. شاید لفظ «هنوز» در عبارت بالا موجب این گمان شود که بعد از افلاطون بتدریج فلسفه طریق استکمال پیموده و بالاخره در قرن هیجدهم بر شعر غلبه کرده است. در تاریخ شعر و فلسفه مراتب نقص و کمال وجود دارد، اما چنان نیست که بگوئیم شعر و فلسفه از ابتدا ناقص بوده و بتدریج از نقص به کمال رفته‌اند و هر چه زمان بگذرد کامل‌تر می‌شوند. هنر هم مثل فلسفه تاریخ دارد. اکتاریخی بودن این نیست که هنر امروز از هنر دیروز کامل‌تر نباشد همچنان تاریخی بودن باین معنی نیست که هنر تابع اوضاع و حوادث تاریخی باشد.

البته بیک معنی پدید آمدن اثر هنری هم یک حادثه تاریخی است اما معمولاً حوادث تاریخی را اموری می‌دانند که در زمان معین حادث نشود و گرنه اگر گفته شود که بپیدایش اسلام در وضع هنر تغییر پدید می‌آید مطلب قابل بحث است، ولی پیدایش اسلام حادثه تاریخی بمعنی متداول لفظ نیست، بلکه این حادثه «ظهور حقیقت» است و اگر چشم شاعر ناآشنا گمان این ظهور را ببیند در «وادیهای سرگردانی» می‌افتد. در اینجا سخن از تأثیر و تأثر نیست بلکه صورت هنر معین می‌شود.

■ فرض را بر این می‌گذاریم که هنرمند دارای مشی متعهدانه نسبت به جو زمانی خاصی باشد و یا اینکه متعهد به اصول مذهبی باشد. شما هنر و تعهد را بدون تفکیک نمودن آن چگونه تفسیر یا تشریح می‌کنید، باز توجه باینکه نقش اصلی تخیل را فراموش نکنیم.

□ مسأله هنر و تعهد مسأله دشواری است و قدری از دشواری آن از اینجاست که در سالهای اخیر در همه جا مطالب جدی و سطحی بسیاری در باب آن گفته و نوشته‌اند و نزاعهای بیپایه بر پا شده است شما هم به بعضی آراء اشاره کردید، یکی می‌گوید هنر هیچ قیدی ندارد و تابع هیچ قاعده‌ای نیست و نمی‌توان آن را بخدمت چیزی درآورد. اینکه هنر قیدی ندارد و از قاعده‌ای متابعت نمی‌کند مهم است. اگر مقصود اینست که هنر تابع قیود و قواعد خارجی نیست و هیچکس بصرف مراعات قواعد، هنرمند نمی‌شود، باید آن را پذیرفت و البته اینهم راست است که هنر وسیله نیست، اما اگر هنر در خدمت چیزی در نمی‌آید چگونه از هنر متعهد و عهد هنری سخن بگوئیم و انگهی مگر قدرتهای سوداگری در تبلیغات، هنر را بخدمت سود و سودای خود در نیاورده‌اند؟ در مورد مطلب اول یعنی عهد هنرمند، باید میان دو معنی فرق گذاشت یکی اینکه هنرمند متعهد شود که یک اثر هنری را برای رسیدن بمقصد دیگری پدید آورد و دیگر آنکه هنرمند در

هنر و یا اثر هنری عهدی را منعقد یا تحکیم کند. توضیح مطلب اینست که گاهی گمان می‌کنیم که هنرمند مالک هنر است و بهر نحو که بخواهد به ابداع هنر می‌پردازد و حتی می‌تواند از اینجا و آنجا سفارش بپذیرد، این پندار سستی است. هنر سفارشی نیست و هنرمند سفارش نمی‌پذیرد، زیرا او قبل از ابداع هنری با اینکه استعداد و قوه هنر دارد، هنرمند نیست بلکه هنر و هنرمندی او عین اثر هنری است. اما اگر هنرمند قبل از ابداع هنری، نمی‌تواند آن را در خدمت چیزی بگذارد و درست بگویم هنوز هنری نیست که در خدمت چیزی درآید، معلوم نیست که در چنین ابداع هم بی‌عهد و تعهد باشد و چه بسا که وقتی اثر هنری پدید می‌آید در آن و با آن عهد هم منعقد می‌شود و باین جهت هنرمند در هنر خود متعهد است. این عهد چیست و آیا هنرمند در قبال جامعه و دولت و سیاست یا نسبت به احکام دینی و قواعد اخلاقی تعهد دارد؟ گفته شد که هنرمند تصمیم

عهد و تعهد نیست، اما چون صدای شاعران در ملامک ایدئولوژیها نمی‌گنجد، پیدا و صریح نیست. در مقابل ممکن است که هنرمند ظاهراً در خدمت سیاست یا خادم کلیسا باشد. اما در حقیقت به سیاست و کلیسا چنانکه تصور می‌شود خدمت نکند. زمینه آثار بزرگ میکل آنژی، وقایع دینی و زندگی بزرگان دین است؛ اما معلوم نیست که میکل آنژی در خدمت دیانت بوده باشد، او نقاش و پیکر تراش آغاز عصر جدید است. مشکل بتوان گفت که «موسی» میکل آنژی آثار بزرگ او در واتیکان خدمتی به دیانت یهود و مسیحیت بوده است. شاید درست آن باشد که میکل آنژی را در کنار لئوناردو دانته و شکسپیر بگذاریم و بگوئیم که، عهد تمام این هنرمندان، عهد تاریخ جدید بوده است. اما در مورد حافظ یامولوی چه بگوئیم؟ گزافه نیست اگر بگوئیم که شعر این شاعران در تقویت و تحکیم عهد دینی اثر داشته است، اگر چه در ظاهر مخصوصاً در شعر حافظ، جز در بعضی موارد تعلق

از نظر شکل، هنر در حاکم‌های

از خود آگاهی روان است

نمی‌گیرد که هنر را در خدمت چیزی بگذارد، اما وقتی اثر هنری پدید آمد یک امر تقنینی نیست که در حاشیه عالم انسانی قرار گرفته باشد حتی هنر جدید که در آن حقیقت نفسانیت ظاهری می‌شود به تاریخ جدید غرب تعلق دارد، یا جلوه‌ای از آن تاریخ است. از وقتی که حوزه‌های هنری بوجود آمد و عنوانهایی مثل کلاسیسیسم و رمانتیسم و رئالیسم و فوتوریسم و اکسپرسیونیسم و... پیداشده است، هنر یا بعضی هنرها به نوعی شبه ایدئولوژی تعلق پیدا کرده‌اند و در این تعلق است که شعارهای هنر برای مردم و هنر در خدمت اخلاق و هنر برای هنر و امثال آن طرح می‌شود. اما ظاهراً شعر سوفوکل و شکسپیر نه در خدمت مردم است و نه بنحو صریح و روشن متضمن مقاصد سیاسی و اجتماعی است مع هذا شعر این دو شاعر فارغ از

به عهد دینی صریح و آشکار نیست. پس ممکن است هنری که ظاهراً آزاد است بیش از هنر دینی در تحکیم دین مؤثر باشد و ای بسا که بزرگترین اثر هنری در خدمت دیانت درآید، پس بنام اثبات آزادی هنر، هنر را محدود و مقید نکنیم، هنرمند اگر هنرمند است به آثار و نتایجی که بر اثر هنری مترتب میشود کاری ندارد؛ اما باینرا در عالم هنری بوجود می‌آید که بازی نیست و اگر بازی باشد بازی بلهوسان نیست. مختصر آنکه هنر هر جا و هر وقت که باشد بی‌عهد نیست، اما اینکه آیا هنرمند میتواند متعهد به عهد دینی باشد جوابش اجمالاً اینست که در آغاز عهد دینی، شاید هنرمندان بزرگ پیدا نشوند؛ اما چه بسا که تجدید این عهد در آثار بزرگ هنری صورت گیرد، چنانکه دیدیم در تاریخ

دوره اسلامی شاعران و هنرمندان بزرگ باعلاقه شدید دینی و در عین تعلق به کلمات وحی الهی آثار هنری بزرگی بوجود آوردند.

■ فلسفه هنر، یک تزلزل هنری را چگونه تشریح میکند؟

□ نمیتوان قاعده دقیقی معین کرد که برطبق آن هنر بکمال میرسد و یا ضعیف میشود، آیا میتوان گفت که اگر در میان یک قوم هنرمندان بزرگ ظهور کردند و آثار هنری بزرگ پدید آمد تحولی در تاریخ آن قوم حاصل میشود یا از انحطاط و سقوط خارج میشود. مطلب دیگری که در این باب میتوان گفت اینست که در انقلابهای بزرگ تاریخ، یعنی در آغاز ادوار تاریخی گاهی به هنر اعتنای چندانی نمیشود، گاهی هم تحول بزرگ تاریخی در هنر و با هنر آغاز میشود. در آغاز رنسانس هنرمندان از جمله آغازگران دوره جدید تاریخ غربی بودند. اما مثلاً در صدر اسلام نه اینکه با هنر مخالفتی شده باشد، بلکه اولاً در نورتابان و درخشان وحی چیزهای دیگر کم فروغ و بی فروغ شده بود ثانیاً شعر جاهلی که در آن بیان اهواء نفسانی غلبه داشت در عالم اسلام نمیتوانست جایی داشته باشد، به این جهت اندکی طول کشید تا شعر دیگری بوجود آید و بالاخره در دوره اسلامی شاعران بزرگی بوجود آمدند که در پرتو قرآن و وحی اسلام به زبانهای مختلف و مخصوصاً عربی و فارسی شعر گفتند که در اعداد بزرگترین شاعرانند.

مثال دیگر شعر جدید ماست، شعر جدید ما نشانه آغاز ورود مادری تاریخ غربی و متجدد شدن نبود بلکه بر اثر تجدد، شعر هم تغییر کرد و با این سیری که ما در غرب زدگی داشتیم، گمان نمیکند که در آثار شعری، شاعران متجدد ما اثر بزرگی که بتوان آنرا در کنار آثار شاعران و هنرمندان بزرگ گذشته، گذاشت بوجود میآید، بنابراین ملاحظاتی هیچ حکم کلی در این باب نمیتوان کرد مگر آنکه بگوئیم قوم بی هنر، اگر راه اتصال دیگری با حق نداشته باشد دچار حرمان و پریشانی است.

■ مسأله تعهد و اخلاقیت هنری را چگونه بیان میکنید؟

□ قبلاً به تعهد و ابداع هنری اشاره ای کرده ام، اگر تعهد را خارج از هنر تصور کنیم ناچار باید بگوئیم که هنر یا تعهد سازگار نیست، اما اگر توجه کنیم که هنرمند در اثر هنری، عهد می بندد، در آن صورت نباید بگوئیم که هنری تعهد نمیشود، مگر آنکه تعهد را به معنی اگرستانسیالیستی تفسیر کنید، در این صورت هنرمند بانفس مستکبر خویش عهد بسته و در مقابل آن متعهد است. این تعهد اگر خارج از هنر نباشد باید گفت که هنر، هنرفسانی است و در آن نفسانیت بعنوان حقیقت متحقق میشود.

■ اگر تعهد است بنابراین هنرمند دارای چهار چوبهای فکری خاصی است که از آن تغذیه میگردد، اگر اخلاقیت است که سیر تفکر هنرمند در عالمی است که خود حاکم بر آنست مفهوم اخلاقیت هنری در تعهد چیست؟ یا این رهاسدن است که خالق اخلاقیت ها میگردد و سرانجام در مکان تعهد می نشیند.

□ وقتی گفته میشود که یک شاعر یا هنرمند متعهد است، معنایش این نیست که احکام دینی یا قواعد اجتماعی و سیاسی بر هنر او حاکم است. آیا قواعد فقه، شاعری را که خود فقیه و عامل به احکام این بوده، محدود کرده است؟ و مگر شاعران سیاسی امروز، از حزب و دسته سیاسی خود برای سرودن شعر دستور میگیرند. هنرمند از عادات و آداب مستقر، رهایی شود و عالم تعهد او هم عالم عادات و آداب نیست. بصرف گذشتن از عادات و آداب به آزادی نمیرسد بلکه در وقت ابداع اثر آزاد است و آنوقت، وقت بستگی است. ولی گمان نباید کرد که هنرمند ضرورتاً پشت به آداب و رسوم و عادات می کند بلکه عالم او غیر از عالم عادات است و چون معمولاً به این تفکیک، توجه نمیشود در باب تعهد و عهد هنر و هنرمند هم ابهام پدید میآید. البته همانطور که اشاره کردید، هنرمندان بزرگی بوده اند که از

عهد گذشته بریده و بنای عهد تازه گذاشته و به این عهد تازه متعهد شده اند.

■ من فکر میکنم، هنر، اعلام موجودیت دیگر گونه است که توسط فرد یک جامعه اعلام میشود. گذشته از این، فکر میکنم هنر فی البداهه پدیده است که از ذهن بصورت تخیل آزاد، فضای فکری را دربرمیگیرد و تابع هیچگونه مانعی نمیشود. اگر اینرا میپذیرید بعقیده شما تخیل آزاد، تحت تابعیت کدام مدعی تعهد قرار میگیرد (منظور من از تعهد بجز عامل فرهنگی است).

□ هنرمند فرد نیست، هر چند که نحوه زندگی او غیرعادی باشد و شخص هنرمند را با رفتار و کردار خاصی بشناسند در عین حال هنرمند یک آدم استثنائی است ولی تمام اینها ظاهری است. در اثر هنری حقیقتی جلوه میکند و این حقیقت از آن هنرمند نیست

بالا تر از ایدئولوژی است و هیچ تفکری از این حیث که تفکر است تابع ایدئولوژی نمی شود بلکه ایدئولوژی از تفکر مایه می گیرد و بقاء و دوام آن به مدد تفکر بستگی دارد.

■ ارزش هنر را در رابطه با کاربرد تبلیغاتی اش چگونه می بینید؟

استفاده از هنر در عالم کنونی به نحوی است که کسانی گفته اند هنر عصر حاضر تبلیغات است و این معنی را نه برای تحقیر تبلیغات و دور نگاه داشتن هنر از آن بلکه برای نشان دادن اهمیت و عظمت تبلیغات گفته اند ولی آیا تبلیغات هنر است و اصولاً از هنر میتوان استفاده کرد و هنر فایده دارد یا ندارد. هنر بیک معنی مقید نیست، یعنی فوایدی را که ما هر روز میجوئیم بمانمی رساند ولی اگر بشر هنر نداشت شاید نمیدانست که فایده چیست. نگویید که افلاطون شده ام و خیر و زیبایی را یکی میدانم. من

اثر هنری ملک و مال

هنرمند نیست

از خیر سخن نمیگویم بلکه سخن در فایده و استفاده است و افلاطونی متعرض این معنی نشده است. هنرمزبانی است و وجود آن عین همزبانی است و اگر چنین نبود تبلیغات هم نبود. بهرحال این راست است که هنر به تبلیغات مبدل شده است. و ظاهر قضیه اینست که مراکز قدرت و سوداگران بزرگ بین المللی هنر را وسیله تحکیم قدرت و رواج بازار سوداگری کرده اند. اما چرا آنها توانسته اند که با هنر چنین معامله ای بکنند. آنها از هر چه بتوانند استفاده میکنند زیرا همه چیز را وسیله و ماده قدرت میدانند ولی اینطور هم نیست که هر چه بخواهند برایشان میسر باشد، اگر هنر مستعد بهره برداری نشده بود، قدرتها اصلاً به فکر این نمی افتادند که آنرا وسیله قرار دهند و اتفاقاً چیزی که معمولاً آنرا اگر نه کمال هنر، بلکه بسط

بلکه هنرمند و دیگرانی که با این اثر هنری به نحوی ارتباط پیدا میکنند، بسته این حقیقت میشوند. هنر حاصل تخیل آزاد (به معنی یک قوه نفسانی صرف) نیست، بلکه با هنر تخیل آزاد میشود.

■ رابطه ایدئولوژی با هنر چیست (نوع آزادی هنر مشخص شود)؟

□ ایدئولوژی، بمعنی قواعد فرعی و دستورات و احکام عملی، اعم از سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است و ایدئولوژی فرع بر تفکر است و از تفکر جان میگیرد و البته احیاناً مدعی جانشینی تفکر است و مخصوصاً در ایدئولوژیهای که اخیراً در اروپا و آمریکا بنام فلسفه ظهور کرده است، تفکر مورد انکار قرار میگیرد و حال آنکه هنر مرتبه اش غیر از مرتبه ایدئولوژی است. هنر عین تفکر است و در ایدئولوژی محدود نمیشود. البته گاهی در ایدئولوژیها در باب هنر هم چیزی گفته میشود و این مربوط به استفاده از هنر است. دین و هنر

دائرة آن میدانند هنر را مستعد کرده است که وسیله تبلیغات شود. اگر در گذشته احیاناً هنر با تکنیک اشتباه میشده است، اخیراً هنر هائى پدید آمده است که از تکنیک جدا نیست. تکنیک را وسیله بهره برداری ندانیم بلکه صورت جدید آن که حقیقت عالم جدید است عین بهره برداری است.

در این عالم، روح بهره برداری بر همه چیز و منجمله بر هنر و فلسفه سایه میاندازد و در اثر این سایه است که قدرتمندان میتوانند از هنر بهره برداری کنند، زیرا هنر با قدرت سوداگری وصلت کرده است ولی هر هنری هم با قدرت سوداگری وصلت نمیکند، هنر جدید و مخصوصاً هنر دوران اخیر تاریخ غرب، هنر دیگری شده است. هرگز در هیچ دوره ای از تاریخ، هنر و هنرمندی به اندازه عصر حاضر از مردم دور نبوده و در عین حال داد و ارتباط هنرمند با مردم و تعلق به ایشان بلند نبوده است. البته اگر مقصود از هنر، تبلیغات باشد، تبلیغات با مردم بی ارتباط نیست و چشم و گوش مردم از آن پراست اما اینکه مردم از آن چه فایده ای می برند و که فایده می برد، مطلب دیگریست. شاید بسیاری از مردم هم خود میدانند که با آنچه هنر خوانده میشود چه نسبتی دارند و غالباً بعنوان وسیله تفریح و چیزی که با آن وقت را میکشند به آن مینگرند. هنری که با وسائل ارتباط جمعی پیوند خورده است، هنر حقیقی نیست. من نمیگویم اگر شعر حافظ را در تلویزیون بخوانند هنر نیست بلکه به چیزی نظر دارم که باید با وسائل ارتباط جمعی عرضه شود و با طبیعت آن وسائل مناسبت دارد و آن وسائل آتزاز و دتر و آسانتر و بهتر میگیرد و پخش میکند؛ در این صورت میتوان پرسید که هنر امروز با خطا به چه مناسبتی دارد؟ روزنامه و رادیو و تلویزیون صورت خطا به جدید است ولی اینکه طبیعت هنر جدید با خطا به مناسبتی داشته باشد و ماده آن مشهورات باشد جای درنگ و تأمل است. در مورد ما و اینکه وضع هنر در جمهوری اسلامی چه خواهد بود و آیا هنر بما فایده ای میرساند یا نمیرساند. آنچه میتوان گفت این است که دو هنر است یکی هنری که شاید بتوان آن را هنر رحمانی خواند و دیگر هنر شیطانی است،



هنر شیطانی همواره بوده است. هنر دوره جدید بالذات هنر شیطانی است.

اگر فلان شاعر مقدم عرب خود را سخنگوی شیطان میدانست در باب شعر حکم نمیکرد، اقامن خیال میکنم آنچه بلیک Blak شاعر انگلیس در باب شعر و شیطان میگوید در مورد شعر جدید غرب صادق باشد. در مورد هنر رحمانی باید گفت که در عهدی که همدلی و همزبانی، یادمانت جداً حاصل است، هنرمند کارمندی ندارد وای بسا که او خود را کنار میکشد و شناخته نمیشود. در این وقت مانمی ندارد که بگویند هنرنیست یا ضعیف شده است، اما در زمانی که دین دچار غربت میشود، هنرمندان و بخصوص شاعران به تجدید عهد دین و احیاء دیانت قیام میکنند یا در تجدید عهد شریک میشوند و شرکتشان شرکت مؤثر است. در این تجدید عهد مانیز انشاه... شاعران و هنرمندان بزرگ ظهور خواهند کرد و آثار این ظهور کم و بیش پیدا است اما اگر انقلاب ما

هنر، عین تفکر است و در

ایدئولوژی محدود نمیشود

مسبوق به هنر و هنر هان نیست که با انقلاب بیگانه بوده است از آن روست که شعر متجدد ما با تاریخ جدید عهد سستی بسته بود و با آنچه که خارج از عالم غرب (غرب و شرق سیاسی) بود مناسبتی نداشت پس این شعر با انقلابی که اسلامی است بیگانه است و چنانکه گفته شد وقتی همزبانی در دین وجود ندارد چندان نیازی به انحاء دیگر همزبانی نیست ولی هنر جای چیزی را نمیگیرد بلکه تا آن چیزی بوجود میآید یا حفظ می شود باین جهت بجزرات می توان گفت که فردا، شعر و هنر جدی پدید خواهد آمد هنرم هنری نیست که اهل حق و حقیقت به آن بی اعتنا باشند، بلکه به آن اعتناء جدی خواهند کرد.

۱- سخیلی معنی دار است که پژوهند گانه مثل طه حسین در شعر جاهلی ربسوی غرب و غرب زدگی می جوید.

۸ آذر ۱۳۶۱